

تحلیل گفتمان انتقادی مسأله صلح در تعلیم‌وتربیت افغانستان

مبتنی بر سند قانون‌اساسی دوره جمهوری اسلامی^{۲۱}

علی‌شاه فایق^۳، رمضان برخوردار^۴ و علیرضا محمودنیا^۵

چکیده

در این پژوهش، «مسأله صلح در تعلیم‌وتربیت افغانستان، مبتنی بر سند قانون‌اساسی این کشور در دوره جمهوری اسلامی» مورد تحلیل قرار گرفته است. اما از آن جهت که کاربرد زبان دارای پیچیدگی‌های مختلف است و پیوندی با عرصه‌های بیرون از خود دارد، روش این پژوهش، تحلیل گفتمان انتقادی با رویکرد فرکلان را به کمک رویکرد لاکلا و موف است. منبع اصلی این تحلیل، چنان‌که در عنوان ذکر شده است، سند قانون‌اساسی افغانستان در دوره جمهوری اسلامی است. در عین حال از اسناد و متون معتبر دیگر نیز برای توسعه و تعمیق تحلیل استفاده شده است. نتیجه به‌دست آمده از این تحلیل نشان می‌دهد که سند قانون‌اساسی، دارای گفتمان یگانه نیست؛ بلکه گفتمان‌های مختلفی را بدون داشتن محوریت و دال مرکزی مشخصی، در قالب یک نظم گفتمانی در درون خود جای داده است. مهم‌ترین گفتمان‌های شناسایی شده در این سند، گفتمان «اسلام‌گرایی»، «دموکراسی»، «نژادگرایی» و «ملی‌گرایی» است که حول دال‌های اصلی «اسلام»، «مردم»، «قوم» و «ملت» شکل گرفته‌اند. این تعدد گفتمانی، سبب می‌شود که برساخت هویتی صلح در این سند، مرکب از دال‌های متنوع و مفاهیم متعدد و غیرمنسجم باشد که به‌دلیل تخاصم گفتمانی دال‌ها و سازه‌های یاد شده، برساخت صلح و در نتیجه آموزش صلح محقق نشود.

واژگان کلیدی: صلح، تعلیم‌وتربیت، گفتمان انتقادی، جمهوری اسلامی افغانستان، اسلام‌گرایی، دموکراسی، نژادگرایی، ملی‌گرایی

^۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۳۱

^۲ «جمهوری اسلامی افغانستان»، نام و عنوان نظام سیاسی است که بین سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۴۰۰ ش بر افغانستان حاکم بود.

^۳ دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم‌وتربیت دانشگاه خوارزمی؛ faeeq1359@gmail.com

^۴ دانشیار گروه فلسفه تعلیم‌وتربیت دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)؛ ramazanbarkhordari@gmail.com

^۵ دانشیار گروه فلسفه تعلیم‌وتربیت دانشگاه خوارزمی؛ Alirezamahmmudnia@yahoo.com

مقدمه

صلح و جنگ از موضوعات مورد توجه در تاریخ بوده است؛ پیشوایان دینی و فیلسوفان درباره این دو مفهوم، نظرات متفاوتی داشته‌اند. قرآن در موردی، مؤمنان را به صلح فراخوانده و مخالفت با آن را پیروی از شیطان دانسته است (بقره: ۲۰۸). در مورد دیگر، از «خیر» بودن «صلح» گفته است (نساء: ۱۲۸). در مورد سوم، مسلمانان را به ایجاد و توسعه صلح و آشتی در جامعه دستور داده است (انفال: ۱). همین کتاب در مواردی نیز مسلمانان را به جنگ و قتال مشروط^۴ فرمان داده (بقره: ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۹۳)^۵ و جنگ را سبب بقای عبادت‌گاه‌ها دانسته است (حج: ۴۰).

با توجه به آیه نخست، عدم صلح، پیروی از شیطان و بر مبنای آیات دیگر، صلح محصول ارتباط انسان با خداوند است. در جانب مقابل، حضور شیطان و ارتباط انسان با او، علت و دلیل جنگ است؛ بنابراین جنگ با نفس یا کفار (جهاد اکبر و جهاد اصغر)، گونه‌ای از جنگ با شیطان است که براساس آیات ۳۵ تا ۳۸ سوره حجر^۶، تا قیامت ادامه دارد. آگوستین^۸ (۳۵۴-۴۳۰)، صلح را اساساً امر روحانی و محصول رابطه انسان با خداوند می‌داند که از طریق روح القدس برقرار می‌شود. از نظر وی، صلح کامل زمانی میسر می‌گردد که مسیح بازگردد و شهر خدا محقق شود (دیهمی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص: ۳۲). برخلاف دیدگاه‌های قبلی، کانت^۹ «طرح فلسفی به‌سوی صلح پایدار» را در سال ۱۷۹۵ نشر داد. قانون اول کانت در این طرح «تدوین قانون اساسی جمهوری است که بر مبنای آن آزادی،

^۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.

^۲ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

^۳ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

^۴ در آیه‌های زیر چند شرط اساسی مطرح شده است: ۱. جنگ در راه خدا؛ ۲. پیش‌دستی نکردن در جنگ؛ ۳. تجاوز نکردن از حد؛ ۴. حرمت حريم (مسجد الحرام).

^۵ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أُخْرَجُوا وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِن انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَاقْتُلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِن انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.

^۶ وَلَوْ لَادْفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا.

^۷ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

^۸ Saint Augustinus

^۹ Immanuel Kant

برابری و وابستگی تمام شهروندان جامعه به یک قانون تأمین می‌شود» (کانت / پرهام، ۲۰۱۵، ص: ۱۴).

بنابراین صلح موردنظر کانت نه براساس رابطه انسان با خداوند، که بر مبنای «قانون اساسی جمهوری» بنا شده است. همچنین از نظر وی، صورت اجتماعی و بیرونی صلح برجسته‌تر از صورت فردی و درونی آن است.

اما هگل^۱ پس از کانت، ضمن هماهنگی با او در برجسته دیدن صورت اجتماعی صلح، صلح درازمدت را ضایع‌کننده (روح جمعی) ملت‌ها می‌داند و از جنگ به‌عنوان عامل پایداری سلامت اخلاقی اقوام یاد می‌کند. هگل، جنگ را از بین‌برنده شکاف‌هایی می‌داند که ممکن است «قلمرو زندگی خصوصی» شهروند را از «حیات عمومی» دولت جدا کند. بر این اساس او از جنگ به‌مثابه صورت برتر فعالیت سیاسی یاد می‌کند که به شهروندان این امکان را می‌دهد تا با حمایت از دولت، از ماهیت «شهروند بودن خویش» آگاهی یابند (جهانبگلو، ۱۳۶۸، صص: ۷۶-۷۷).

معنای ضمنی آنچه تا این‌جا بیان شد، تحول تاریخی مفهوم صلح است. این تحول که به‌خصوص در جهان غرب برجسته‌تر است؛ به این معناست که این مفهوم در آغاز یک مفهوم آرمانی و فردی بوده که پیرامون دال اصلی^۲ «خداوند» ساخت یافته است و «حاکمیت الهی»، «شهر خدا» و «خود دیندار»، «دیگری بی‌دین» با آن پیوند داشته‌اند. سپس به یک مفهوم سیاسی - حقوقی این جهانی بدل شده که «قانون» در کانون آن قرار داشته و تحقق آن، جزء مسئولیت دولت‌ها تلقی شده است. صلح در وضعیت کنونی‌اش، بیش‌تر صورت اخلاقی - ارزشی یافته است که از طریق تأمین «عدالت»، «گفتگو» و «انسان‌گرایی» در سطوح مختلف اجتماعی و فردی محقق می‌شود. اما در همه این مسیر، انگاره روحانی صلح که مربوط است به آرامش‌درونی، یکپارچگی، رضایت‌خاطر و از خود گذشتن، انگاره مشترکی است که همواره پابرجا مانده است. این انگاره علاوه بر فرازمانی بودن فرامکانی نیز هست (دیهمی، ص: ۴۲).

بنابراین، اکنون «صلح» وضعیتی است که در آن، «عدالت»، «انسان‌گرایی»، «گفتگو»، «تفاهم»، «آزادی»، «کرامت‌انسانی»، «حقوق بشر»، «برابری» و مفاهیم و رفتارهای اخلاقی - ارزشی از این دست حاضر هستند. این تحول مفهومی و وقوع رویدادهای مختلف،

¹ Hegel

² Master signifier

به‌خصوص جنگ‌های بزرگ در قرن بیستم، اهمیت صلح را در سطح جهانی چندبرابر کرده و تلاش‌های گسترده‌تری را برانگیخته است. به‌همین دلیل است که در اواخر این قرن، مفاهیم تازه‌ای چون «آموزش صلح»^۱ و «صلح‌سازی»^۲ به‌عنوان بستر فعالیت جدید در حوزه صلح و تعلیم و تربیت خلق می‌شوند (شعبانی، طاهری و عیسایی‌خوش، ۱۳۹۵، صص: ۳-۵).

خلق این بسترهای تازه، حوزه تعلیم و تربیت را درگیر جدی مسأله صلح کرد. یونیسف^۳ در بیانیه جهانی خود در سال ۱۹۹۹م، دانش، مهارت‌ها و ارزش‌های لازم برای زندگی احترام‌آمیز و مشارکت در توسعه را نیز جزء سواد پایه به‌حساب آورد که باید در برنامه‌درسی گنجانده شود و کودکان قرن بیست و یکم باید به آن سواد دست یابند تا بتوانند مسئولیت خویش را برای ارتقای عدالت اجتماعی، پذیرش تفاوت‌ها و تحقق صلح انجام دهند (نسرین‌پی، ۱۳۹۰). نگاه این بیانیه، بر این باور استوار است که تعلیم و تربیت، به‌عنوان نرم‌افزار تحول جامعه بشری، می‌تواند نقش برجسته‌ای در جهت‌دهی این تحول در مسیر صلح یا عدم صلح داشته باشد. به‌همین دلیل، این عرصه محور نزاع گفتمان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی است؛ به‌خصوص در جوامعی که نظام تعلیمی متمرکز و در اختیار حاکمیت است. در این جوامع، گرایش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم سبب تغییراتی در ساختار و محتوای نظام آموزشی می‌شود.

تعلیم و تربیت افغانستان، به‌عنوان کشوری که دهه‌ها درگیر جنگ‌های مختلف است و به‌تازگی می‌خواهد در مسیر ثبات قرار گیرد، آماج گفتمان‌های مختلف قرار گرفته است. هر یک از این گفتمان‌ها تلاش کرده‌اند که این عرصه را در اختیار بگیرند و با مفصل‌بندی مجدد عناصر از قبل موجود و یا وارد کردن عناصر جدید و جوش دادن آن عناصر به همدیگر و بدل کردن آن به دقیقه^۴، گفتمان تازه‌ای را پدید آورند.

نظام سیاسی حاکم بر افغانستان بین سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۴۰۰، «جمهوری اسلامی افغانستان» نام گرفت. این نظام با تصویب اسناد مختلف و سپس تهیه برنامه‌درسی (نصاب تعلیمی) مشخص، درصدد بازسازی نظام تعلیم و تربیت کشور در جهت تحقق اهداف گفتمانی مورد نظرش برآمد.

1. Peace education

2. Making peace

3. Unicef

4. Discourse

5. Moment

در بحث پیشینه پژوهش، هرچند افرادی چون باقری (۱۳۹۸)، فتحی و اجارگاه (۱۳۸۲) و (۱۳۸۷)، قادری و همکاران (۱۳۸۷)، یزدانی (۲۰۲۱ م)، داناوردی (۲۰۱۴) در پژوهش‌هایی مسأله صلح در تعلیم و تربیت را مورد بحث قرار داده‌اند؛ اما پژوهش حاضر که گزارش بخشی از یک پژوهش کلان با عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی صلح در برنامه‌درسی (نصاب تعلیمی) و اسناد رسمی جمهوری اسلامی افغانستان (۱۳۸۲ تا ۱۴۰۰)» است، باتوجه به این تحولات، به تحلیل سند قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان پرداخته است و تلاش می‌کند پاسخ پرسش‌های زیر را به دست آورد.

۱. دال اصلی گفتمان حاکم بر این سند چه بوده است؟

۲. برساخت هویتی صلح در این سند چه ویژگی‌هایی دارد؟

۳. شرایط تاریخی و گفتمانی که این سند در آن تولید شده چگونه بوده است؟

۴. آثار درون‌مایه گفتمانی حاصل از مطالعه تحلیل گفتمانی یاد شده بر تعلیم و تربیت در

حوزه اهداف تعلیم و تربیت چیست؟

این تحقیق در مقایسه با کارهای قبلی که در این زمینه انجام شده است، دو تفاوت اساسی دارد؛ تفاوت نخست این تحقیق با تحقیقات مشابه در تمرکز بر اسنادی است که مورد بررسی قرار گرفته‌اند. تاکنون هیچ تحقیقی، نه در زبان فارسی و نه در سایر زبان‌ها، به اسناد مورد تحلیل این تحقیق نپرداخته است. تفاوت دوم این تحقیق با سایر تحقیقات، در روشی است که برای تحلیل انتخاب شده است. روش تحلیل گفتمان انتقادی از آن جهت که ابعاد مختلف یک مسأله را می‌کاود و به ساحت‌های مغفول و پنهان توجه می‌کند، به نظر می‌رسد بهترین روش برای بررسی مسأله صلح در افغانستان باشد.

روش پژوهش

روش این پژوهش، «تحلیل گفتمان انتقادی»^۱ است. انتخاب این روش ریشه در این فرض دارد که تعلیم و تربیت و محصولات آن، امور گفتمانی هستند که در پیوند با سایر نهادها و مؤلفه‌های پیرامونی خود معنا یافته‌اند و دچار تحول یا ثبات شده‌اند.

پژوهش‌های تحلیل گفتمانی از نوع پژوهش‌های کیفی هستند که با طیف وسیعی از نظریه‌های اجتماعی و سیاسی ارتباط دارند. این نظریه‌ها برای غنابخشی به پژوهش می‌توانند برای محقق مورد استفاده قرار گیرند. گرایش به رویکردهای کیفی و توجه به

^۱ Critical discourse analysis

زمینه‌های کردار انسانی و نیز ماهیت پیچیده زبان در دهه‌های اخیر دستاوردهای فراوانی را به همراه داشته است. گفتمان‌کاوی و نظریه‌های گفتمانی در این فضای پست‌مدرن^۱ گسترش یافته‌اند و با توجه به قابلیت‌هایی که در توضیح رفتار انسانی دارند، در تحقیقات فرارشته‌ای^۲ بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند. رویکردهای تحلیل گفتمان شامل ترکیب جدیدی از تحولات اخیر در مارکسیسم^۳، پساساختارگرایی^۴، نظریه‌های فراتحلیلی و روان‌کاوی است. افزون بر این در حالی که این رویکرد نظری به‌طور کامل انتقادات وارد بر پارادایم^۵ پوزیتیویسم^۶، رفتارگرایی و جبرگرایی را تأیید می‌کند، با این حال محتوای آن به‌صورت کامل در سطح نظری باقی نمی‌ماند و در عوض، نقاط امکان همگرایی آن‌ها و ارائه روشی قابل قبول و تجربی برای توجیه‌پذیری جهان اجتماعی و سیاسی را فراهم می‌کند (هوارث^۷، ۲۰۰۰م).

از نظر تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، «ایدئولوژی» و «قدرت» مهم‌ترین نقش را در این تحلیل بازی می‌کنند. آنان معتقدند این رویکرد موارد سوءاستفاده قدرت را نمایش می‌دهد که از طریق گفتارها و مفاهیم اعمال شده و نتیجه آن سلطه و فشار است (خلیلی، خورسندی طاسکوه، آراسته و غیاثی‌ندوشن، ۱۳۹۶ به نقل از فرکلاف، ۲۰۱۲م، ص: ۳۳).

بنابراین تحلیل‌گر گفتمان انتقادی گام را از تحلیل عناصر ساده‌زبانی فراتر نهاده است و به تحلیل نقش عناصری مانند جهان‌بینی، سوگیری و تعصب، روابط قدرت و مسائل اجتماعی، سیاسی و تاریخی در شکل‌گیری گفتمان می‌پردازد (خاکپور و عقدایی، ۱۳۹۷، صص: ۱۲-۱۸).

تحلیل گفتمان انتقادی، به‌خصوص چارچوب ارائه‌شده از سوی فرکلاف^۸ و تکمیل آن با استفاده از اصطلاحات لاکلا و موف^۹، که این پژوهش بر آن اساس صورت گرفته است، این توان را دارد که این تغییرات را تحلیل و تبیین کند.

نقطه شروع «نظریه گفتمان لاکلا و موف»، «منازعه» و «کشمکش گفتمانی»^{۱۰} گفتمان‌ها با یک‌دیگر است. آنان مدعی هستند که هیچ گفتمانی نمی‌تواند به‌طور کامل و برای همیشه

1. Post-modern

2. Trans-disciplinary

3. Marxism

4. Post-structuralism

5. Paradigm

6. positivism

7. Howarth

8. Fairclough

9. Laclau & Mouffe

10. Discursive struggle

مستقر شود، هرچند ممکن است در برخی مواقع، یک گفتمان بدون رقیب به نظر برسد. بر این اساس، یک گفتمان با استفاده از ایجاد فرآیند «غیرخودی»^۱ به نفی و تضعیف گفتمان رقیب می‌پردازد. آنان سپس «منطق هم‌ارزی»^۲ و «منطق تمایز»^۳ را مطرح می‌کنند که یک گفتمان با بهره‌گیری از آن، جامعه را در اطراف دو قطب متخاصم دسته‌بندی می‌کند و تمایز می‌بخشد و با این کار، برای «سوژه»^۴ موردنظر خویش، «هویت» خلق می‌کند (لاکلا و موف/رضایی، ۱۳۹۳، صص: ۱۵۳-۲۱۶).

با این وصف، «نظریه گفتمان لاکلا و موف» به دلیل گستردگی افق دیدش، ابزارهای کاربردی چندانی برای تحلیل‌های متنی ارائه نمی‌دهد. به همین جهت، چنان‌که در پیش از این اشاره شد، این پژوهش با توجه به تمرکز بر تحلیل متون، در کنار استفاده از آن، بیش‌تر از «تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف» استفاده می‌کند.

روش «تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف»، یک روش تحلیل سه‌بُعدی - سه‌سطحی است که به صورت زیر انجام می‌شود؛

سطح نخست، «توصیف» است؛ پژوهش‌گر در این سطح، بُعد نخست یعنی «متن» را مورد تحلیل قرار می‌دهد. او در سطح توصیف، ویژگی‌های صوری متن را به صورت دقیق تحلیل می‌کند و اثرات ایدئولوژی را بر روی این بُعد آشکار می‌کند.

سطح دوم، «تفسیر» است؛ پژوهش‌گر در این سطح به تحلیل بُعد دوم یعنی «پرکتیس^۵ گفتمانی» می‌پردازد. توضیح و بررسی روابط موجود بین فرآیندهایی که موجب تولید و مصرف متن می‌شوند، فعالیت‌هایی هستند که در این سطح به انجام می‌رسند. پژوهش‌گر در سطح تفسیر، به قواعدی توجه می‌کند که بیان و فهم متن خاصی را ممکن کرده است.

این روابط موجود در دو مرحله ردگیری می‌شوند؛ مرحله اول «بافت موقعیتی» است که رابطه تولیدکننده و مصرف‌کننده و ارزش‌ها و آرمان‌های هرکدام با متن ردیابی می‌شوند. در مرحله دوم که «بافت بینامتنی»^۶ است، رابطه این متن با متون دیگر سنجش می‌شود.

1. The other

2. The logic of equivalence

3. The logic of difference

4. Subject

5. Practice

6. Intertextuality

سطح سوم، «تبیین» است؛ پژوهش‌گر در سطح تبیین، تحلیل بُعد سوم یعنی «پراکتیک اجتماعی» را انجام می‌دهد. در سطح تبیین، روابط متن (به‌عنوان یک رویداد خرد) با ساختارهای کلان‌جامعه و نقش بازتولیدی آن بررسی می‌شود.

مروری بر متون مورد تحلیل گفتمان انتقادی تعلیم و تربیت افغانستان

در طول سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۴۰۰، اسناد مختلفی، مسائل تعلیم و تربیت را در افغانستان مورد توجه قرار داده و درباره مسأله صلح و مفاهیم مرتبط به آن در این عرصه، به‌صورت صریح یا اشاری، بحث کرده است. اما از این میان، آنچه را این تحقیق، به‌عنوان قلمرو متنی مستقیم و اصلی، مورد بررسی و تحلیل قرار داده است، دو دسته سند مشخص است؛ دسته نخست سه سند بالادستی «قانون اساسی افغانستان^۱»، «قانون معارف^۲» و «چوکات (چارچوب) نصاب تعلیمی افغانستان^۳» است. دسته دوم کتاب‌های تألیف شده از سوی ریاست انکشاف نصاب (برنامه‌دهی) وزارت معارف افغانستان است که بین این سال‌ها به‌عنوان کتب درسی در مکاتب (مدارس) این کشور تدریس شده‌اند. بررسی‌های اولیه این اسناد نشان می‌دهد که عناصر گفتمانی مختلفی به این اسناد راه یافته و با مفصل‌بندی مجدد، نظم‌گفتمانی تازه‌ای را خلق کرده‌اند. مقصود از نظم‌گفتمانی «مفهومی دال بر گفتمان‌های مختلفی است که تا حدودی قلمرو واحدی را تحت پوشش قرار می‌دهند، قلمروی که هرکدام از گفتمان‌ها برای پر کردن آن با معانی موردنظرش با دیگران رقابت می‌کند» (یورگنسن و فیلیپس / جلیلی، ۱۳۹۸، ص: ۲۳۰).

پژوهش حاضر تلاش کرده است این اسناد را تحلیل کند و نظم‌گفتمانی حاکم بر آن‌ها و نیز گفتمان‌های مختلفی را که در این اسناد قابل ردیابی است توضیح دهد. این سند، تحلیل نخستین سند از اسناد بالادستی است که مخاطبین آن، تمامی اتباع افغانستان‌اند؛ به‌عنوان دارنده بالاترین درجه اعتبار در جمهوری اسلامی افغانستان در لویه جرگه^۴ قانون‌اساسی،

^۱ توشیح شده در ۱۳۸۲/۱۱/۶

^۲ نشر در ۱۳۸۷/۵/۳

^۳ چاپ و نشر در ۱۳۹۰/۷/۱۸

^۴ «لویه جرگه» به معنای «مجلس بزرگ» تاریخ طولانی در تحولات سیاسی افغانستان دارد. «رؤا» آن را «کنفدراسیون قبایل» نام می‌نهد و مربوط به سنت «پشتون‌والی» می‌داند که اولین بار برای تعیین نخستین پادشاه افغانستان تشکیل شد. (رؤا، ۱۳۶۹). مسلم‌یار نیز لویه جرگه را یکی از رایج‌ترین و سنتی‌ترین شیوه‌های مشروعیت بخشیدن به هژمونی قدرت سیاسی زمامداران افغانستان در تاریخ معاصر به‌شمار می‌آورد (مسلم‌یار و رضوی، ۱۳۹۹، صص: ۱۴۴-۱۷۸).

توسط ۵۰۲ نفر نماینده، مورد تصویب قرار گرفته و با توشیح رئیس‌جمهور وقت در تاریخ ۱۳۸۲/۱۱/۶ رسمیت یافته است.

سند قانون اساسی متشکل از یک مقدمه، دوازده فصل و صد و شصت و دو ماده است. در ماده‌های هفدهم، چهل و سوم، چهل و پنجم، چهل و هشتم و چهل و نهم خود، به صورت مستقیم، به مسألهٔ تعلیم و تربیت پرداخته است. در همین ماده‌ها و در ماده‌های دوم، سوم، چهارم، ششم، هفتم، هشتم، شانزدهم، بیستم، بیست و دوم، بیست و چهارم، بیست و نهم، سی و سوم، سی و چهارم، چهل و دوم، پنجاهم و پنجاه و هشتم به مباحثی پرداخته است که می‌تواند در گفتمان‌های مختلف مرتبط با صلح، مفصل‌بندی شود و پاسخ پرسش‌های این پژوهش را بدهد.

یافته‌های پژوهش

باتوجه به این‌که مقاله دارای سه سؤال است که در مقدمه آمده است، یافته‌های پژوهش نیز ذیل سه عنوان اصلی بیان می‌شوند.

پاسخ پرسش اول: دال اصلی گفتمان حاکم بر سند قانون اساسی افغانستان

در پاسخ به پرسش نخست که: دال اصلی گفتمان حاکم بر سند قانون اساسی افغانستان چه بوده است؟ مهم‌ترین دال‌های اصلی شناسایی شده در این سند، چهار دال اصلی «اسلام»، «مردم»، «ملت» و «قوم» است.

دال اصلی اسلام با موارد مهمی چون: «دین»، «مقدس»، «مذهب»، «الله اکبر»، «شهادتین»، نمادهای «منبر» و «محراب»، «مراسم دینی»، «احکام دینی» و «معتقدات دینی» مفصل‌بندی می‌شود؛ به‌عنوان نمونه این سند در مادهٔ دوم و سوم خود می‌گوید:

«دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است. پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی‌شان در حدود احکام قانون آزاد هستند» و «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۳).

همچنین در ماده‌های هفدهم و هجدهم می‌گوید:

«دولت برای ارتقای معارف در همهٔ سطوح، انکشاف تعلیمات دینی، تنظیم و بهبود وضع مساجد، مدارس و مراکز دینی تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید» و «مبدأ تقویم کشور بر هجرت پیغمبر اکرم (ص) استوار است» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۹).

در ماده نوزدهم و بیستم می‌گوید:

«نشان ملی افغانستان عبارت از محراب و منبر...، کلمه مبارک لاله‌الاله، محمد رسول‌الله و الله اکبر... است» و «سرود ملی افغانستان... با ذکر الله اکبر و... است» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۱).

در بند اول ماده سی و پنجم می‌گوید:

«مرام‌نامه و اساس‌نامه حزب، نقض‌کننده احکام دین مقدس اسلام و نصوص و ارزش‌های مندرج این قانون اساسی نباشد» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۱۵).

در ماده چهل و پنجم می‌گوید:

«دولت، نصاب واحد تعلیمی را، بر مبنای احکام دین مقدس اسلام و...، طرح و تطبیق می‌کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را، بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان، تدوین می‌کند» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۲).

در ماده شصت و سوم، رئیس جمهور منتخب را ملزم می‌کند که این‌گونه سوگند بخورد:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. به نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یاد می‌کنم که دین مقدس اسلام را اطاعت و از آن حمایت کنم... از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست و حقوق و منافع مردم افغانستان را حفاظت کنم و با استعانت از بارگاه پروردگار متعال و پشتیبانی ملت، مساعی خود را در راه سعادت و ترقی مردم افغانستان به‌کار برم» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۲۹).

دال اصلی «مردم» با مواردی چون «حقوق بشر»، «دموکراسی»^۱، «مصالح مردم»، «حق

آزادی»، «حق انتخاب»، «زندگی مردم» و «ترقی مردم» مفصل‌بندی می‌شود.

این سند در این زمینه، در ماده ششم و هفتم خود می‌گوید:

«دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی براساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور مکلف است» و «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۵).

^۱ Democracy

در مادهٔ یازدهم و سیزدهم می‌گوید:

«امور مربوط به تجارت داخلی و خارجی، مطابق به... و مصالح مردم، توسط قانون تنظیم می‌گردد» و «دولت برای انکشاف صنایع...، ارتقای سطح زندگی مردم... برنامه‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌نماید» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۶).

نمونهٔ دیگر در این زمینه، مادهٔ شصت و سوم بود که پیش‌تر ذکر شد و تلاش برای حفاظت از «حقوق و منافع مردم» و تلاش برای «سعادت و ترقی مردم» را بخشی از سوگند رئیس‌جمهور قرار داده بود. در مادهٔ هشتادویکم نیز می‌گوید:

«شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان به حیث عالی‌ترین ارگان تقنینی، مظهر ارادهٔ مردم آن است و از قاطبه ملت نمایندگی می‌کند. هر عضو شورا در موقع اظهار رأی، مصالح عمومی و منافع علیای مردم افغانستان را مدار قضاوت قرار می‌دهد» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۴۱).

سومین دال اصلی را که این پژوهش در سند قانون اساسی شناسایی کرده است، دال «ملت» است. این دال نیز با دقیقه‌هایی چون «فرهنگ ملی» «وحدت ملی»، «حاکمیت ملی»، «تمامیت ارضی»، «شورای ملی»، «امنیت ملی» انسجام یافته و سازمان‌دهی شده است.

به‌عنوان نمونه در مادهٔ چهارم و پنجم این سند آمده است:

«حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد... ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند. ملت افغانستان متشکل از... اقوام است... هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی‌گردد» و «تطبیق احکام این قانون اساسی و سایر قوانین، دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و تأمین امنیت و قابلیت دفاعی کشور از وظایف اساسی دولت می‌باشد» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۴).

چهارمین دال اصلی موجود در این سند «قوم» است. این دال با مواردی چون «برابری اقوام»، «نام اقوام» و زبان «پشتو، دری و...» مفصل‌بندی شده است.

در مادهٔ ششم و بیستم این سند آمده است:

«دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی براساس... برابری بین همه اقوام و قبایل... مکلف است» و «سرود ملی افغانستان به زبان پشتو و با ذکر... و نام اقوام افغانستان است» (قانون اساسی، ۱۳۸۲، صص: ۵-۱۰).

براساس آنچه تا این جا ذکر شد، در پاسخ به پرسش نخست این نتیجه به دست می آید که در این سند ما با چهار دال اصلی مختلف روبه رو هستیم که هر کدام محور یک گفتمان خاص است که با سازمان دهی موارد مهمی در کنار چند گفتمان دیگر، نظام یافته است. در عین حال همین تعدد گفتمانی، بستر کشمکش گفتمانی را فراهم کرده است و جلوی هژمون شدن پایدار این نظم گفتمانی را گرفت (یورگنسن و فیلیپس / جلیلی، ۱۳۹۸، ص: ۱۲۵).

بنابراین در مقام توصیف می توانیم بگوییم که بر این سند، ارزش های مختلفی حاکم است؛ این نشان می دهد که تصویب کنندگان و نیز مخاطبان این سند حاملان ایدئولوژی های متفاوت هستند. هر یک از تصویب کنندگان با استفاده از این ایدئولوژی ها و با تمسک به این ارزش ها تلاش کرده اند گفتمان مورد نظر خویش را مسلط سازند. برای توضیح این مرحله، گزارش مختصری از «موافقت نامه بُن» و «کنفرانس بُن» ارائه می دهیم و جریان های حاضر در این کنفرانس را معرفی می کنیم؛ جریان هایی که بعداً در تصویب قانون اساسی نقش ایفا کرده اند.

«موافقت نامه بُن» محصول «کنفرانس بُن» است که در تاریخ ۱۳۸۰/۰۹/۰۶ در «بُن»^۱ آلمان آغاز شد و به مدت هشت روز ادامه یافت. در این کنفرانس، جریان ها، کشورها و سازمان های زیر سهم داشتند؛

۱. جریان ائتلاف شمال که مجاهدین غالباً غیر پشتون را در خود جای داده بود و گفتمان اسلام گرایی را نمایندگی می کردند و اندکی میل به ملی گرایی داشتند.

۲. جریان روم وابسته به محمدظاهر شاه، آخرین شاه افغانستان. این دسته، مدعیان اصلی گفتمان ملی گرایی بودند.

۳. جریان پشاور که از اکثریت پشتون های داخل افغانستان نمایندگی می کرد و نژادگرایی^۲ گفتمان حاکم بر آنان بود.

۴. جریان قبرس که ترکیب منسجمی نداشت و از نظر گفتمانی نیز دچار چندگانگی گفتمانی بودند.

۵. نماینده سرمنشی سازمان ملل، الاخضر ابراهیمی. ابراهیمی با توجه به جایگاهی که در آن قرار داشت، به دنبال تحقق ارزش های دموکراسی بود.

^۱ Bonn

^۲ Racism

۶. گروه ۲+۶ که مرکب از شش همسایه افغانستان و روسیه و آمریکا بود. بر این جمع نیز گفتمان‌های مختلفی حاکم بود.

۷. اتحادیه اروپا، به خصوص آلمان به‌عنوان میزبان کنفرانس. این جمع نیز در همراهی با الاخضر ابراهیمی قرار داشتند (مرادی، ۱۳۹۴).

همین تنوع ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها سبب می‌شود که این سند از نظر بافت موقعیتی، دارای هدف یگانه و منسجم نباشد؛ بلکه به‌صورت پراکنده و در مسیرهای مختلف، اهداف متفاوت و حتی متضادی را دنبال کند.

از نظر بافت «بینامتنی» نیز این سند، حامل الفاظ و محتوای بینامتنی زیادی است که از منابع مختلفی به این سند راه یافته‌اند (قانون‌اساسی، ۱۳۸۲، ص: ۵).

اما چیزی که این گفتمان‌های مختلف و حتی متضاد را در یک نظم‌گفتمانی نظام بخشیده است، پاسخ پرسش دوم این پژوهش است.

پاسخ پرسش دوم: برساخت هویتی صلح در سند قانون‌اساسی افغانستان

پرسش دوم این بود که: برساخت هویتی صلح در سند قانون‌اساسی افغانستان چه ویژگی‌هایی دارد؟

با توجه به توصیف و تفسیر ارائه شده، می‌توان به این پرسش پرداخت و پاسخ آن را از درون همین توصیف و تفسیر استخراج کرد.

تداوم جنگ در افغانستان و توسعه بی‌ثباتی ناشی از آن به منطقه و جهان، عامل و دلیل اصلی تشکیل کنفرانس بُن بود. با توجه به این نکته، در این کنفرانس، تمامی طرف‌های دخیل یا ذی‌نفع در مسائل افغانستان گرد هم آمدند و برای تشکیل نظام‌سیاسی که افغانستان را به سمت صلح پایدار رهبری کند، تلاش کردند. به همین دلیل هم در متن موافقت‌نامه بُن و هم در مقدمه قانون‌اساسی بر پایان دادن به جنگ، تحقق آشتی ملی و صلح بادوام در بستر همکاری جامعه جهانی با دولت افغانستان تأکید می‌شود (سجادی، ۱۳۸۸، ص: ۴۶۸). از نخستین جمله‌های موافقت‌نامه این است که: شرکت‌کنندگان مذاکرات... مصمم‌اند به منازعه رقت‌بار در افغانستان خاتمه دهند و مصالحه ملی، صلح پایدار، استقرار و رعایت حقوق بشر را در کشور گسترش دهند» (موسوی، ۱۳۸۸، ص: ۲۹۵). در مقدمه قانون‌اساسی نیز آمده است:

«ما مردم افغانستان... با درک بی‌عدالتی‌های گذشته و مصائب بی‌شماری که بر

کشور ما وارد آمده است... از طریق نمایندگان منتخب خود این قانون‌اساسی را...

تصویب کردیم» (قانون‌اساسی، ۱۳۸۲، صص: ۲-۳).

از سوی دیگر، میل به تحقق صلح از جانب مردم افغانستان بود که بستر هژمون شدن نظم‌گفتمانی حاکم بر این سند را فراهم کرد. چنان‌که یکی از تحلیل‌گران می‌گوید:

«تصویب این قانون نه برمبنای تفاهم منطقی که بر مصالحه بوده است؛ مصالحه‌ای که بدون در نظر گرفتن واقعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی موجود در افغانستان، صرفاً براساس خواست قدرت هژمون و آن هم با توجه به بستر داخلی افغانستان، یعنی مردم خسته از جنگ، صورت گرفت» (خاتمی خسروشاهی، ۱۳۸۳، ص: ۱۰۵).

بنابراین در پاسخ به پرسش دوم این پژوهش می‌توان بر ساخت هویتی صلح را در این سند، برساختی دانست که در آن اسلامی بودن قانون، حقوق بشر، برابری اقوام و منافع ملت بدون وجود یک دال وحدت‌بخش و انسجام‌آفرین در کنار هم قرار می‌گیرند؛ به بیان دیگر، برساخت هویتی صلح در سند قانون اساسی افغانستان حاوی تمامی عناصری است که چهار گفتمان شناسایی شده در این سند را تشکیل می‌دهند؛ بدون آن که یکی از دال‌ها نقش محوری داشته باشد و یا یکی از گفتمان‌های چندگانه در جایگاه برتر قرار بگیرد.

اکنون پس از رسیدن به پاسخ پرسش دوم برمبنای توصیف و تفسیر سند، نوبت باز طرح پرسش سوم و تلاش برای یافتن پاسخ آن می‌رسد.

پاسخ پرسش سوم: شرایط تاریخی و گفتمانی تولید سند قانون اساسی افغانستان

پرسش سوم این بود که: شرایط تاریخی و گفتمانی که سند قانون اساسی افغانستان در آن تولید شده، چگونه بوده است؟ تبیین این سند، حامل بخش مهم پاسخ به این پرسش است که تلاش می‌شود در ادامه بدان پرداخته شود.

بر مبنای رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، در مرحله تبیین، ریشه چندگانگی کردارهای گفتمانی موجود در سند را باید در چندگانگی کردارهای غیرگفتمانی و به تعبیر فرکلاف در «ماتریس اجتماعی گفتمان»^۱ و شرایط تاریخی آن جستجو کرد. از این منظر، هر کدام از گفتمان‌های چهارگانه، ریشه‌های گفتمانی و غیرگفتمانی بیرون از این سند دارند که هم در داخل افغانستان و هم در خارج از افغانستان قابل شناسایی هستند.

¹ The social matrix of discourse

برای درک شرایط تاریخی که سند قانون اساسی در آن تولید شده است، باید یادآور شویم که این سند، محصول مستقیم «کنفرانس بُن» و «موافقت‌نامه بُن» است. در این کنفرانس چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، چندین جریان و کشور، تحت نظر سازمان ملل متحد، درباره افغانستان و بحران چندساله آن به بحث پرداختند و موافقت‌نامه بُن را امضا کردند. با توجه به مصوبات آن، بنا شد قانون اساسی جدید افغانستان تدوین شود. برای تدوین این قانون، شرایط آن روز افغانستان مورد مطالعه «کمیته مطالعه و تدقیق» مسوده قانون اساسی قرار گرفت و به جلسه عمومی کمیسیون گزارش شد. این گزارش حاوی نکاتی است که تا حدود زیادی شرایط تاریخی تصویب این قانون را نشان می‌دهد. بر این اساس، رئوس آن در این‌جا نقل می‌شود:

۱. مردم افغانستان با آمدن کمونیست‌ها، آناژشی دوره مجاهدین و دوره اختناق طالبان (امارت اول)، با انواع مظالم، حق‌کشی و بدبختی روبه‌رو شدند.

۲. گذشته افغانستان پر از تبعیض‌های قومی، زبانی، مذهبی و فکری است.

۳. سه دهه گذشته در افغانستان مملو از رنج‌هایی است که به‌واسطه دخالت ارتش و قوای مسلح به وجود آمده است.

۴. در سال‌ها و دهه‌های گذشته، زیربناهای علمی، فرهنگی، هنری و مطبوعاتی افغانستان ویران شده است.

۵. مسأله تروریسم و مواد مخدر افزون بر رنجی که بر مردم افغانستان تحمیل کرده است، حیثیت تاریخی این کشور را نیز به مخاطره انداخته است.

۶. دو و نیم دهه جنگ، نوعی نظام ملوک‌الطوایفی و گریز از مرکز را در افغانستان شکل داده است (سجادی، ۱۳۸۸).

با توجه به همین شرایط است که در قانون اساسی، مواردی چون: حقوق بشر، ارزش‌های ملی و دموکراتیک، نظامیان در خدمت حکومت، احیاء و رشد مؤسسات و نهادهای علمی، فرهنگی، هنری و مطبوعاتی، مبارزه با تروریسم و مواد مخدر و متمرکزسازی نظام مورد توجه قرار می‌گیرد.

در این میان، مبارزه با تروریسم از منظر شرکای بین‌المللی دولت افغانستان، اهمیت مضاعف داشت؛ زیرا حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ که منجر به حمله آمریکا و متحدانش علیه طالبان در افغانستان شد، فراتر از افغانستان، تروریسم را به‌عنوان یک چالش بزرگ جهانی مطرح کرده بود (عباسی و خدادوست، ۱۳۹۴، صص: ۱۷۰-۱۹۰).

اما گفتمان‌هایی که به این سند راه می‌یابند، گفتمان‌های مختلفی هستند که هر کدام ریشه‌ها و زمینه‌های پیشینی خود را در گذشته ذهنی یا محیطی تصویب‌کنندگان این قانون دارند.

راهیابی اسلام‌گرایی به این سند، محصول سال‌ها دغدغه بسیاری از متفکران و سیاست‌گران مسلمان، از جمله تعداد زیادی در افغانستان و معلول گرایش عمیق مردم این کشور به دین است (روا، ۱۳۶۹ و شفایی، ۱۳۹۶).

ریشه‌های اولیه گفتمان اسلام‌گرایی و ورود آن به سیاست افغانستان را می‌توان در سال‌های نخست قرن چهاردهم خورشیدی، در دوره شاه امان‌الله یافت. در این سال‌هاست که تلاش‌های نوگرایانه شاه جوان با حربه عدول وی از قوانین اسلام و تن دادنش به فرهنگ غرب، متوقف می‌شود (غبار، ۱۳۶۸). اما اوج تسلط این گفتمان را می‌توان در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۰ مشاهده کرد. از سالی که شوروی به افغانستان تجاوز کرد تا زمانی که امارت اول طالبان به پایان رسید. در این مقطع، اسلام‌گرایی با جایگاه برجسته مفهوم «جهاد»، گفتمان حاکم بر بخش‌های وسیعی از افغانستان بود (فرهنگ، ۱۳۶۷ و سجادی، ۱۳۸۸).

گفتمان دموکراسی با توجه به برخی از دقیقه‌های شناسایی‌شده در این پژوهش، مانند «حقوق بشر» گفتمان تازه‌وارد در اسناد ملی افغانستان است. تحقق این گفتمان، چنان‌که در مرحله توصیف آمد، محصول دخالت و معلول نقش مستقیم موافقت‌نامه کنفرانس بُن بر قانون اساسی افغانستان است. در کنار این دلیل، دلیل دیگر برای هژمون شدن این گفتمان، سرخوردگی تعدادی از غیرپشتون‌های تکنوکرات از دو گفتمان اسلام‌گرایی و نژادگرایی بود (متین نیکی ۲۰۰۵ م و ملازهی، ۱۳۸۲، صص: ۳۵-۴۳).

گفتمان نژادگرایی ریشه‌دارترین و مسلط‌ترین گفتمان در تاریخ افغانستان است. روا^۱ معتقد است افغانستان کنونی بر مبنای همین گفتمان شکل گرفته است. وی درباره تأسیس دولت در افغانستان می‌گوید: «دولت افغانستان در قرن هجدهم با تبلور یک کنفدراسیون قبیله‌ای در یک رژیم سلطنتی موروثی تشکیل شد» (روا، ۱۳۶۹، ص: ۲۹).

اما این گفتمان در ادامه، دچار تحولات شدید معنایی شده و با سایر گفتمان‌های موجود در سند پیوند یافته است. در اواخر قرن نوزدهم با کشتار بی‌رحمانه هزاره‌های شیعه توسط عبدالرحمن و اسکان پشتون‌های سنی در سرزمین آنان، این گفتمان صورت دینی- مذهبی

^۱ Roy

یافت و بستر گونه‌ای از نژادگرایی با پوشش اسلام‌گرایی را فراهم کرد. سپس در دهه‌های آغازین قرن بیستم و بر اثر مراودات تعدادی از تحصیل‌کرده‌های افغانستان با ترکیه و آلمان و اندیشهٔ پان‌ترکیسم و نازیسم، گفتمان نژادگرایی وارد فضای تازه‌تری شد. در بستر همین تحول، زبان پشتو، به‌عنوان عنصر غیرخودی‌ساز جدی، مورد توجه نظریه‌پردازان حکومتی قرار گرفت و به‌عنوان یکی از دال‌های کلیدی^۱ این گفتمان، جایگاه ویژه‌ای یافت. این دال، بستر بازتعریف قومیت بر مبنای عنصر زبان را فراهم آورد (غبار، ۱۳۶۸). در ادامه در دهه‌های چهل و پنجاه این گفتمان با مفاهیم جدیدی چون دموکراسی و انتخاب‌گره خورد و از بستر آن، اولین جمهوری افغانستان متولد شد (قانون‌اساسی، ۱۳۴۳).

گفتمان «ملی‌گرایی» نیز ریشه‌های بیرون از افغانستان دارد و در دهه‌های اولیه قرن بیستم توسط شاه امان‌الله و همراهانش از فضاهاى غربی وارد افغانستان شد. این گفتمان با استقلال افغانستان از دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۹ میلادی و تلاش برای تثبیت مرزهای سیاسی، صورت برجسته‌تری یافت. این گفتمان پس از آن، با فراز و فرود و با حمل معنای گفتمانی مختلف راه خود را ادامه داد و در فرجام به سند مورد بحث راه یافت. اما هرگز آن‌گونه که باید ثبات نیافت؛ بلکه همواره به‌واسطهٔ گفتمان‌های رقیب، به‌خصوص گفتمان «نژادگرا» دچار چالش شده است» (خاتمی خسروشاهی، ۱۳۸۳).

پاسخ پرسش چهارم: آثار درون‌مایهٔ گفتمانی حاصل از مطالعهٔ تحلیل گفتمانی یاد شده بر

تعلیم‌وتربیت در حوزهٔ اهداف

همان‌گونه که از پاسخ سوالات یک تا سه برمی‌آید، عناصر اصلی گفتمان اسناد رسمی که مورد بررسی قرار گرفت حاکی از نوعی تنوع است که ظرفیت‌های تنازع را نیز در خود دارد. حال با توجه به سوال چهارم، نبود راهبردی که بتواند این عناصر رقیب را با هم سازگار کند، خود آثاری را در زمینهٔ اهداف ضمنی تعلیم‌وتربیت افغانستان به‌جا گذاشته است که می‌توان به اهم آن‌ها اشاره کرد:

الف) نبود راهبرد مؤثر برای طرح مسأله «دیگری» به‌طور عام در اهداف تربیتی

از آن‌جا که تنوع گفتان‌های یاد شده عناصر بالقوه متنازعی را در خود دارد، لازم است آموزش‌وپرورش به‌عنوان نهاد فرهنگ‌ساز، راهبردهای مشخصی را برای پرورش نوعی روح مدارا در دانش‌آموزان مستقر سازد که شامل پذیرش دیگری علی‌رغم تفاوت‌های بنیادینی

¹ Key signifier

است که ممکن است با هم داشته باشند. زمینه‌های ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز بی‌شک هدف مهمی است که در ذیل پذیرش دیگری در فلسفه و اهداف تعلیم و تربیت افغانستان باید مورد توجه قرار گیرد. با توجه به تحلیل انجام‌شده، در سند موجود نشانه‌های جدی را در این زمینه نمی‌تواند دید.

(ب) فقدان برنامه مشخص برای آموزش صلح در اهداف آموزش و پرورش افغانستان

همان‌گونه که گفته شد با توجه به ظرفیت‌های بالقوه گفتمان‌های متعدد موجود برای رقابت نزاع‌آمیز، لازم است از ظرفیت نهاد آموزش و پرورش برای ارتقای همه‌جانبه آموزش صلح که منجر به تحقق عدالت اجتماعی و دیگر عناصر توسعه و در نهایت بستر ساز صلح پایدار می‌شود، بهره گرفته شود. اما در سندی که مطالعه شد، راهبرد مشخص و معناداری برای مواجهه با چنین موضوعی دیده نمی‌شود. در نتیجه این سند، توان برساخت کردن گفتمان صلح را در افغانستان ندارد.

بحث و ارزیابی تحلیل گفتمان انتقادی اسناد رسمی تعلیم و تربیت افغانستان

تحلیل گفتمان انتقادی سند قانون اساسی افغانستان به‌عنوان بالادست‌ترین سند، از جمله نسبت به اسناد و متون تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی افغانستان، پاسخ‌های زیر را برای پرسش‌های مطرح شده در این پژوهش عرضه می‌کند.

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که دال‌های «اسلام»، «مردم»، «ملت» و «قوم»، دال‌های اصلی چهار گفتمان «اسلام‌گرایی»، «دموکراسی»، «ملی‌گرایی» و «نژادگرایی» هستند که در این سند شناسایی شده‌اند.

بنابراین ما در این سند با چهار گفتمان مختلف روبه‌رو هستیم که در کنار هم، نظام یافته و یک نظم‌گفتمانی را شکل داده‌اند. در عین حال همین تعدد گفتمانی، بستر دائمی تخصیص گفتمانی را فراهم کرده است و جلوی هژمون شدن پایدار این نظم گفتمانی را گرفت؛ به همین دلیل، هر چند در مقطعی، مداخلات هژمونیک^۱ بود که این نظم گفتمانی را تثبیت کرد اما در ادامه و با کاهش آن مداخلات، نظام جمهوری اسلامی افغانستان در سال ۱۴۰۰ دچار عقب‌نشینی و فروپاشی شد.

تحلیل گفتمان انتقادی حاضر همچنین نشان می‌دهد که برساخت هویتی صلح در این سند، برساختی است که در آن اسلامیت، حقوق‌بشر، برابری اقوام و منافع ملت بدون

^۱ Hegemonic interventions

داشتن یک دال مرکزی انسجام‌بخش و براساس فشار عوامل غیرگفتمانی کنار هم قرار گرفته و بست موقت یافته‌اند.

به بیان دیگر، بر ساخت هویتی صلح در سند قانون‌اساسی افغانستان حاوی تمامی عناصری است که چهار گفتمان شناسایی شده در این سند را تشکیل می‌دهند. همین تعدد و کثرت در عین عدم انسجام، سبب شد که این بر ساخت به صورت پایدار شکل نگیرد و اندکی بعد از تصویب سند، تحقق این بر ساخت بر مبنای این سند دچار تردید شود.

در نتیجه، اسناد بعدی که مبتنی بر قانون‌اساسی و با نگاه به این سند شکل گرفت و مهم‌ترین آن در حوزهٔ تعلیم و تربیت، «سند معارف» بود، نیز نتوانست گفتمان یک‌پارچه و محکمی را در جهت تثبیت جایگاه بر ساخت هویتی صلح ایجاد کند. این سند و سند های پایین دستی آن، تا برنامه و متون درسی مکاتب (مدارس)، دچار همان تزلزل، عدم انسجام و تخاصم گفتمانی هستند که در سند قانون‌اساسی وجود داشت. بر این اساس، بستر تعلیم و تربیت رسمی که می‌توانست برای تحقق صلح پایدار در افغانستان گام بردارد و در طی دو دهه، با تربیت نسل صلح‌گرا، جامعه را از رنج جنگ و نزاع دور سازد، زمینه‌ساز بازتولید و حتی تشدید همان وضعیت نابسامان گذشته شد.

این تعدد گفتمانی و تخاصم موجود، به خصوص در محتوای تعلیمی و تربیتی آشکار می‌شود که از یک سو با نگاه به منابع مسلّم اسلامی و با استناد به ماده‌های دوم و سوم قانون‌اساسی، دوگانهٔ اسلام و کفر را برجسته ساخته و «جهاد مسلمان با کفار» را واجب دانسته و بر اجرای آن توسط انسان مسلمان تأکید می‌کند (گروه مؤلفان، تعلیم و تربیت اسلامی، صنف ۳ و ۱۰، ۱۳۹۸). در مقابل و از سوی دیگر و با نگاه به قوانین بین‌المللی و مادهٔ هفتم قانون‌اساسی، از «حقوق بشر» و برابری همهٔ انسان‌ها سخن می‌گوید و بر همدلی با هر انسان، بدون توجه به دین و مذهب او، تأکید می‌کند (گروه مؤلفان، تعلیمات مدنی، صنف ۱۲، ۱۳۹۸).

همچنین وقتی با نگاه به گفتمان ملی‌گرا و بر مدار دال اصلی «ملت»، کتابی با عنوان «وطن‌دوستی» (گروه مؤلفان، وطن‌دوستی، صنف ۷، ۸ و ۹، ۱۳۹۸) تألیف می‌شود؛ ولی درون‌مایه و محتوای آن به‌طور حداکثری، نژادگرا و مبتنی بر دال اصلی «قوم» است، بر ساخت گفتمانی صلح در تعلیم و تربیت به‌طور کامل در معرض حذف قرار می‌گیرد و به‌جای آن، بر ساخت تخاصم و دیگرستیزی جانشین می‌گردد.

با توجه به آنچه بیان شد، گفتمان حاکم بر اسناد رسمی تعلیم و تربیت افغانستان به دلیل تأثیرپذیری مستقیم از گفتمان سند قانون‌اساسی و تأثیرپذیری ضمنی و غیرمستقیم از امور

فراگفتمانی حاکم بر افغانستان، نتوانست گامی را در جهت تحقق صلح بردارد. بلکه عملاً با بازتولید تخاصمات گفتمانی، راه را برای بازگشت مجدد جنگ‌های تمام عیار باز کرد.

با توجه به نتیجه به دست آمده و با پذیرش این فرض که تحلیل گفتمان انتقادی می‌تواند سوبیه تجویزی ضمنی - و البته نه ذاتی - داشته باشد، راه‌حلی - که به صورت ضمنی - برای پاسخ دادن به دو فقدان که در سؤال چهارم بدان پاسخ گفته شد می‌توان داشت، ایجاد «نظام فدرال»^۱ در افغانستان است. نظامی که در آن، هر ایالت اسناد خاص و مناسب گفتمان، زبان و فهم فرهنگی و اجتماعی خویش را در عرصه تعلیم و تربیت داشته باشند.

عوامل و دلایل مختلفی وجود دارند که ضرورت فدرال سازی نظام سیاسی در افغانستان را زمینه سازی و تبیین می‌کنند که در ذیل به صورت خلاصه، دو مورد ذکر می‌شود.

۱. ساختار متمرکز با استفاده از گفتمان نژادگرا که خود - دیگری را با توجه به نسبت قومی و نژادی تعریف می‌کند، تمامی فرصت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را در اختیار افرادی از یک نژاد خاص قرار می‌دهد. این وضعیت پیامدهای مختلفی دارد که تداوم تضاد و تخاصم نژادی - قومی، عدم تحقق عدالت و توسعه اجتماعی و عدم رشد منابع انسانی بخشی از آن پیامدها هستند. ساختار متمرکز، سبب می‌شود که گروه غالب هر دوره با انحصارگرایی تمام، دیگران را نادیده بگیرد و حتی در جهت حذف مادی و معنوی آنان اقدام کند. این انحصارگرایی و یک‌جانبه‌نگری، که با به قدرت رسیدن دوباره طالبان تشدید شده، بستر ساز تغییر پنج نظام در پنج دهه اخیر افغانستان بوده است (فایق، ۱۴۰۱).

۲. تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی در مسایلی چون آموزش زنان، تعامل مرد و زن، استفاده از زبان فارسی، پشتو یا ازبیکی و نیز پیوندهای فرهنگی متفاوت با همسایگان که از گذشته در افغانستان وجود داشته و در این دو دهه توسعه یافته و تعمیق شده‌اند، امکان رسیدن به فهم مشترک و تن دادن به قانون واحد را زوده‌اند؛ به گونه‌ای که نمی‌توان تمام مردم ساکن این جغرافیا را مطیع یک قانون ساخت. این تفاوت‌های فرهنگی تعارض آفرین چالشی است که طالبان هم‌اکنون (۱۴۰۱) در بازکردن یا باز نکردن دروازه مدارس بر روی دختران و حضور یا عدم حضور زنان در اداره با آن روبه‌رو هستند. آموزش دختران در میان مردم مرکز، شمال و غرب افغانستان یک ضرورت پنداشته می‌شود؛ اما در بخش‌هایی از مناطق جنوب و شرق کشور، یک تابوست (فایق، ۱۴۰۰).

¹ Federal system

بر این اساس و با توجه به این تعارضات غیر قابل حل، تنها راه رسیدن به صلح پایدار در افغانستان و عبور از تخاصمات گفتمانی و جنگ‌های مداوم، ایجاد «نظام فدرال» است. نظامی که در آن، با ایجاد حاکمیت‌های ایالتی و تدوین قوانین محلی، به‌خصوص در عرصهٔ تعلیم و تربیت، زمینهٔ مشارکت اقوام مختلف در ساختار اداری-سیاسی فراهم گردد و نگاه فرهنگی اقشار مختلف جامعه به رسمیت شناخته شود و در آن، هویت‌های مختلف امکان ظهور و حضور داشته باشند.

منابع

- قرآن کریم
- قانون اساسی افغانستان (توشیح ۱۳۸۲/۱۱/۶)
- قانون اساسی افغانستان (مصوب سال ۱۳۴۳)
- باقری، خسرو (۱۳۹۸). *صلح از منظر تعلیم و تربیت*. ارائه شده در سومین همایش سالانه انجمن علمی مطالعات صلح ایران، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- جهانگیرلو، رامین (۱۳۶۸). *انقلاب فرانسه و جنگ از دیدگاه هگل*. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- خاتمی خسروشاهی، سید ابراهیم (۱۳۸۳). *کتاب آسیا (۳): ویژه افغانستان پس از طالبان*. انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- خاکپور، حسن و عقدایی، فاطمه (۱۳۹۷). تحلیل گفتمان انتقادی امام محمدباقر (ع) خطاب به اهل دمشق بر مبنای نظریه فرکلاف و ون‌دایک. *فصل‌نامه مطالعات ادبی متون اسلامی*، ۳(۱)، ۱۲-۱۸.
- خلیلی، ابراهیم؛ خورشندی طاسکوه، علی؛ آراسته، حمیدرضا؛ غیائی‌ندوشن، سعید (۱۳۹۶). تحلیل گفتمان انتقادی تاریخی از استقلال دانشگاهی نظام آموزش عالی ایران. *فصل‌نامه علمی پژوهشی آموزش عالی ایران*، ۹(۴)، ۳۳.
- دیهیمی، خشایار (۱۳۹۸). *دانشنامه جنگ و صلح*. جلد: ۱. تهران: صدای معاصر.
- روا، اولیور (۱۳۶۹). *افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی* (ابوالحسن سروقدمقدم، مترجم). مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس.
- سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۸). *گفتمان جهانی‌شدن و اسلام سیاسی در افغانستان پس‌اطالبان*. قم: سازمان انتشارات دانشگاه مفید.
- شعبانی، محمد و طاهری، عبدالمحمد و عیسانی‌خوش، کوروش (۱۳۹۵). آموزش صلح راهی به سوی توسعه فرهنگ صلح. *اولین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نوین در حوزه علوم تربیتی و روان‌شناسی و مطالعات اجتماعی*. ایران: قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی سروش حکمت مرتضوی.
- شفایی، امان‌الله (۱۳۹۶). *تحلیل گفتمانی اسلام‌های سیاسی در افغانستان*. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- صالحی، حمید (۱۳۹۶). هستی‌شناسی صلح و جایگاه آن در نظام آموزشی ژاپن. *فصل‌نامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱(۲۶)، ۱۱۹-۱۰۷.
- عباسی، مجید و خدادوست، جبار (۱۳۹۴). نقش آلمان در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی: مطالعه موردی افغانستان. *فصل‌نامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، ۴(۱۳)، ۱۷۰-۱۹۰.
- غبار، غلام‌محمد (۱۳۶۸). *افغانستان در مسیر تاریخ*. تهران: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری.
- فایق، علی‌شاه (۱۴۰۰). ستیز با تعلیم و تربیت در افغانستان، واقعیت جامعه یا توهم دشمنان؟! *خبرگزاری پیک آفتاب*.
- فایق، علی‌شاه (۱۴۰۱). یک‌جانبه‌نگری و انحصار؛ سقوط پنج نظام سیاسی در کمتر از پنج دهه. *روزنامه اصبح*، سال شانزدهم، شماره ۳۷۱۶.
- فتحی و اجارگاه، کوروش (۱۳۸۲). بررسی جایگاه صلح و جنگ در کتب‌درسی دوره ابتدایی کشور. *مجله علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*، ۲۶-۴۶.
- فتحی و اجارگاه، کوروش و اسلامی، معصومه (۱۳۸۷). بررسی میزان توجه به «آموزش صلح» در برنامه‌درسی دوره ابتدایی از دیدگاه متخصصان تعلیم و تربیت، کارشناسان برنامه‌ریزی درسی و معلمان دوره ابتدایی شهر تهران. *فصل‌نامه نوآوری‌های آموزش*، ۷(۲۵)، ۵۰-۷۰.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۹۸). *تحلیل گفتمان انتقادی (روح‌الله قاسمی، مترجم)*. تهران: اندیشه احسان.
- فرهنگ، محمدصدیق (۱۳۶۷). *افغانستان در پنج قرن اخیر*. پشاور: مطبوعه آریانا.
- قادری، مصطفی؛ محسن‌پور، بهرام؛ نقیب‌زاده، میر عبدالحسین؛ عطاران، محمد (۱۳۸۷). تبیین برنامه درسی صلح‌محور در فلسفه کانت. *فصل‌نامه مطالعات برنامه درسی*، ۲(۸)، ۴۷-۸۱.
- کانت، ایمانوئل (۲۰۱۵). *طرح فلسفی به سوی صلح ابدی* (باقر پرهام، مترجم). نشر اترنتی: توانا.

- گروه مؤلفان (۱۳۹۸). تعلیم و تربیه اسلامی؛ صنف ۳ و ۱۰، کابل: ریاست ارتباط و آگاهی عامه وزارت معارف.
- گروه مؤلفان (۱۳۹۸). تعلیمات مدنی؛ صنف ۱۲، کابل: ریاست ارتباط و آگاهی عامه وزارت معارف.
- گروه مؤلفان (۱۳۹۸). وطن دوستی؛ صنف ۷، ۸ و ۹، کابل: ریاست ارتباط و آگاهی عامه وزارت معارف.
- لکلانو، ارنستو و موفه، شانتال (۱۳۹۲). هژمونی و استراتژی سوسیالیستی (محمد رضایی، مترجم). تهران: نشر ثالث.
- متین نیک، محمدثنا (۲۰۰۵ م). شرح زمانی رویدادهای مهم سیاسی افغانستان. نشر انترنتی: سایت آریایی.
- مرادی، صاحب نظر (۱۳۹۴). افغانستان در سده بیستم: از عبدالرحمن تا کرزی. کابل: انتشارات سعید.
- مسلم یار، احمد شعیب و رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۹). لویه جرگه و جایگاه آن در تاریخ نگاری معاصر افغانستان. جامعه شناسی تاریخی، ۱۲(۱)، ۱۴۴-۱۷۸.
- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۲). قانون اساسی جدید افغانستان: تعامل سنت با مدرنیسم. فصل نامه نهضت، ۴(۱۶)، ۳۵-۴۳.
- موسوی، سید علی (۱۳۸۸). تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهرشان تا کرزی. مطبوعه (چاپخانه) بلخ.
- نسرین پی، پریچهر (۱۳۹۰). صلح را باید از کودکی آموخت: گفتگو با توران میرهادی و ناصر یوسفی. تهران: کارگاه کودک.
- ونتربتم، ایمیلی (۱۳۸۹). وضعیت عدالت انتقالی در افغانستان (سوسن فخری، مترجم). کابل: واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان (هادی جلیلی، مترجم). تهران: نشر نی.
- Burde, Dana (2014). *Schools for Conflict or for Peace in Afghanistan*. New York: Columbia university press.
- Fairclough, N. (1995). *Critical Discourse Analysis*. London: Longman.
- Howarth, D (2000). *Discourse*. UK: Open University Press.
- Laclau, E. & Mouffe, C. (2001). *Hegemony and Socialist Strategy*. London: Verso, Second Edition
- Sajjadi, S. M. (2015). Development discourses on the educational system of Iran: A critical analysis of their effects. *Policy Futures in Education*, 13 (7), 819-834. Doi.
- Yazdani, Hafiza (2020). "Peace Education in Afghanistan: A Comparative Study of Conflict and Post-Conflict School Textbooks". *A thesis submitted to the University of Otago in fulfilment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy*